

رנסانس فرهنگی و انسان گرایی اسلامی در عهد آل بویه

○ ابوالفضل رضوی

نخبگان متحقق شده بود به تصویر کشد. البته سعی اصلی مؤلف به تبیین چگونگی اخذ و جذب میراث یونانی - که به نظر می‌رسد آن را اصولی جامع و از پیش پذیرفته شده دانسته - توسط دانش پژوهان مسلمان و سهم آن در این رنسانس فرهنگی اختصاص یافته و جای جای بر آن تاکید می‌کند.

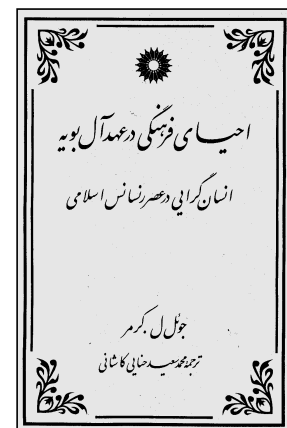
احیای فرهنگی در عهد آل بویه با پیشگفتار مؤلف، مقدمه چاپ دوم، اختصارات، مقدمه اصلی و تفصیلی کتاب که نقطه نظرات مؤلف را در خود دارد آغاز می‌شود و آنگاه در سه فصل با عناوین: آرایش صحنه: آغاز عهد آل بویه؛ مکاتب، مجالس و انجمن‌ها؛ بزرگان، دانشوران، ولینعمتان، قدرتمندان؛ مطالب پی‌گیری می‌شود. در آخر هم خاتمه و نتیجه‌گیری گنجانده شده است. در آخر کتاب هم پیوستی تفصیلی با عنوان: تحقیقی مقدماتی در باب انسان‌گرایی در عصر رنسانس اسلامی آمده که در سال ۱۹۸۴ در شماره ۱۰۴۱ «مجله مطالعات شرقی آمریکا» به چاپ رسیده و به نظر می‌رسد طرح اولیه و مقدماتی کتاب وی بوده است.

در پیشگفتار کتاب مؤلف پس از تشریح هدف تحقیق حاضر، شکوفایی فرهنگی جهان اسلام در دوران حکومت روشن‌اندیش آل بویه را کوشش آگاهانه‌ای برای جذب و انتقال میراث فکری یونان باستان و البته جذب و فهم این میراث از طرف اندیشمندان مسلمان دانسته است. در همین جا مقصود خود از رنسانس اسلامی را روشن کرده و آن را احیای معارف و ادب قدیم و البته شکوفایی آنها در مهد تمدن

فتوحات گسترده اسلامی و شکل‌گیری امپراطوری عظیمی که طیف وسیعی از گروه‌های مختلف قومی، نژادی، دینی و میراث‌های فرهنگی آنها را دربر می‌گرفت، به همراه طبیعت جهان‌گرایانه اسلام و نوعی تساهل موجود در بطن تعالیم آن، مقدمات پیدایش و تعالی تمدن اسلامی را فراهم کرد. این پیدایش و تعالی، فراز و نشیب‌های خاص خود را داشت و از چالش‌های درونی و بیرونی تاثیرپذیر بود. ولی به هر ترتیب مراحل خاص خود را طی کرد و در قرون سوم و چهارم هجری به اوج خود رسید. بویژه در قرن چهارم نمودهای ویژه‌ای از خود نشان داد.

در این قرن روند تحولات فرهنگی به گونه‌ای است که می‌توان از آن با عنوان «رنسانس اسلامی» یاد کرد. این نوزایی اسلامی هرچند حالتی فراگیر داشت اما صحنه‌گردانان اصلی آن حکومت‌های سامانی در مناطق شرقی ایران - با رویکردی ادبی و تاکید بر زبان فارسی - و آل بویه در عراقین - با نگرشی جامع‌تر و رویکردی ادبی و فلسفی و انسان‌مدار - بودند. آنچه در عهد حاکمیت بوئیان رخ داد از سوی محقق اندیشمند جوئل. ل. کرمز در دو کتاب ارزنده احیای فرهنگی در عهد آل بویه: انسان‌گرایی در عصر رنسانس اسلامی و فلسفه در عصر رنسانس اسلامی: ابوسلیمان سجستانی و مجلس او مورد توجه و بحث قرار گرفته است. احیای فرهنگی در عهد آل بویه سعی بر آن دارد که رونق فکری و فرهنگی مراکز حکومتی آل بویه، خاصه بغداد را با نگاهی جامعه‌شناختی نشان دهد و انسان‌گرایی ادبی و فلسفی خاصی را که در میان

○ احیای فرهنگی در عهد آل بویه،
انسان‌گرایی در عصر رنسانس
اسلامی
○ تالیف: جوئل. ل. کرمز
○ ترجمه: محمدسعید حنایی
کاشانی
○ ناشر: مرکز نشر دانشگاهی،
تهران، ۱۳۷۵



گلستان - گنبد قابوس

در قرن چهارم روند تحولات فرهنگی به گونه‌ای است که می‌توان از آن با عنوان «رنسانس اسلامی» یاد کرد. این نوزایی اسلامی هرچند حالتی فراگیر داشت، اما صحنه‌گردانان اصلی آن حکومت‌های سامانی در مناطق شرقی ایران - با رویکردی ادبی و تاکید بر زبان فارسی - و آل بویه در عراقین - با نگرش جامع‌تر و رویکردی ادبی و فلسفی و انسان‌مدار - بودند



کرده است. سهم و نقش آل بویه در پیدایش و پرورش این رنسانس اسلامی، عاملان و هدایت‌کنندگان این تحولات و به اصطلاح بانیان انتقال فرهنگی، بحران اجتماعی و تنزل اقتصادی مفرطی که در کنار این تعالی فرهنگی وجود داشت در ادامه مورد بحث قرار گرفته و در نهایت، آمدن سلجوقیان به عنوان نقطه پایانی این نوزایی و سد راه انتقال میراث یونانی ذکر شده است. پیشگفتار با این سؤال اساسی پایان می‌پذیرد که آیا دانش پژوهان مسلمان با در نظر داشتن برداشتی هرمنوتیک توانستند میراث باستانی را بفهمند و یا تنها ناقلان و روایت‌کنندگان صرف آن بودند. در مقدمه چاپ دوم مؤلف ضمن اشاره به برخی ایراداتی که بر کار خود وارد دانسته، انتقادهایی که از جهت کاربرد برخی اصطلاحات نامأنوس بر کتاب او وارد شده را ذکر کرده آنگاه در همین مقدمه و مقدمه

اسلامی دانسته نه رنسانسی خودجوش و نوزایی اصیل و قائم به ذات. به زعم نویسنده در نتیجه همین نوزایی یک انسان‌گرایی فلسفی و در کنار آن انسان‌گرایی ادبی بوجود آمده که میراث علمی و فلسفی دوران باستان را وجهه نظر و آرمان فرهنگی و آموزشی خود قرار داده بود.

تاکید بر نقش خاص فلاسفه به عنوان طبقه‌ای فراحکومتی و مانوس با خود در نتیجه کسب خرد و تحصیل حکمت، نقش خاص بغداد به عنوان میعادگاه دانشوران با هر منشأ قومی، نژادی و عقیدتی، رواج نوعی فردگرایی که نمودی مشخص داشت، نوعی شکاکیت و دنیاگرایی که از سده قبل محیط بغداد را دربر گرفته بود و بالاخره پیدایش نوعی انسان‌مداری در این چارچوب از مسایل مهم موردنظر مؤلف است که چگونگی تحولات فرهنگی را در آن راستا بررسی

استفاده از پنج اصطلاح «انسان‌گرایی Humanism»، «رنسانس Renaissance»، «فردگرایی Individualism»، «جهان‌وطنی Cosmopolitanism» و «دنیاگرایی Secularism» و تبیین معنای آنها و اینکه آیا می‌توان از این اصطلاحات در جهت بیان واقعیت‌های تاریخی دوره موردنظر استفاده کرد یا خیر به تفصیل بررسی شده‌اند

گرفته و در آینده نیز این سیر تجدید شده است.^۱ مؤلف در پاسخ به انتقاداتی که از جهت کاربرد اصطلاحات نامأنوس بر کار او وارد شده عکس‌العمل نشان داده و مقصود خود از به‌کارگیری آنها را تشریح کرده است.

لفظ رنسانس که قبل از او نیز افرادی به‌کار برده‌اند، مؤید همان کوشش آگاهانه‌ای است که در این عصر در جهت جذب و فهم میراث فکری یونان باستان و بومی کردن و جاذبه داشتن آنها صورت گرفته و آن را اصطلاحی خاص تاریخ اروپا فرض نکرده است. مهم تجلی و ظهور اندیشه‌های نوین بر میراث گذشته است که در تمدن اسلامی هم رخ داده است. البته در تحقیق مقدماتی که به پیوست کتاب آمده پس از طرح نظریه‌های مختلف در مورد چگونگی برداشت مسلمانان از میراث کهن، متذکر شده که برداشت اندیشمندان مسلمان از این اندیشه‌ها و تجلی نوین آنها برداشتی نظری بوده و تاثیرگذاری عملی کمتری داشته است. اما به هر شکل چنین تحولی رخ داده و می‌توان آن را با لفظ نوزایی معرفی نمود.

فردگرایی، خودآگاهی شخص از هویت شخصی خود که از دیگران (خانواده، طایفه، قبیله...) متمایز بوده و بر معیارهای شایسته‌سالاری و ارزش‌ها و کرامات انسان استوار است تعریف می‌شود. امری که در عصر فرمانروایی بوئیان که خود نیز تباری شایسته نداشتند لذا بر چنین عناصری تاکید می‌کردند، امری متقن و هویدا بود. می‌توان چنین گفت که در این عهد تحت‌تاثیر آموزه‌های فلسفی یونان و فضای به شدت رقابت‌آمیز دربارهای امرای بویی و تلاش در جهت مطرح شدن و یا حداقل حذف نشدن افراد، تعالی شخصیت فرد و پرورش خودآگاهی او بدان حد رسید که تعقل افراد از «آگاهی از خود» به «آگاهی برای خود» تبدیل شد. امری که تنها در کسب و حفظ مناصب خود را نشان نداده بلکه در ادب و تاریخ‌نگاری این عهد نیز نمودی آشکار داشته است.^۲ جهان وطنی را در کنار انسان‌گرایی حاکم بر این عصر مطرح کرده و آن را بیشتر مربوط به بغداد که با تساهل و اغماض بی‌نظیر، میعادگاه مردمانی از گوشه و کنار جهان و برخاسته از محیط‌های دینی و قومی مختلف بود، دانسته است. فردگرایی حاکم بر این عصر، گرایش فراحکومتی فلاسفه مستقر در بغداد، تصور مشترک از نوع

مفصل‌تر بعدی در مقام دفاع از نظریات خود برآمده است. استفاده از پنج اصطلاح «انسان‌گرایی Humanism»، «رنسانس Renaissance»، «فردگرایی Individualism»، «جهان‌وطنی Cosmopolitanism» و «دنیاگرایی Secularism» و تبیین معنای آنها و اینکه آیا می‌توان از این اصطلاحات در جهت بیان واقعیت‌های تاریخی دوره موردنظر استفاده کرد یا خیر به تفصیل بررسی شده‌اند. مؤلف ضمن بیان انتقاداتی که به سبب کاربرد اصطلاحات فوق‌الذکر بر کار او وارد شده و آنها را مقولاتی مربوط به تمدن نوظهور اروپا پس از رنسانس دانسته‌اند به پاس‌خگویی پرداخته، با تکیه بر تحلیلی هرمنوتیک، بهره‌برداری صحیح دانش‌پژوهان مسلمان از میراث یونانی و ایجاد یک نوزایی فرهنگی که قابلیت انطباق با اصطلاحات فوق‌الذکر داشته باشد مورد تاکید قرار می‌دهد. در این مقدمات، تاریخ به عنوان علم ارزیابی واقعیت‌های گذشته چنین خود را می‌نماید که اندیشمندان مسلمان با برداشتی تاویلی، از بطن تعالیم فلسفی و ادبی دوران باستان پرده برداشته و بهره‌برداری آنها از این میراث در حد آموزش صرف نبوده است. حداقل در میان نخبگان این بهره‌برداری از میراث گذشته در نظر و عمل تاثیرگذار بوده و یک دگرگونی جامعه‌شناختی بوجود آورده است. دگرگونی که می‌توان آن را در قالب «اومانیزم، دنیاگرایی»، «فردگرایی» و درعین حال «جهان‌گرایی اسلامی» معرفی و بیان کرد. نویسنده مصرانه بر آن است تا ثابت کند که برداشت نخبگان مسلمان از میراث گذشته برداشتی اصیل بوده و نوزایی آن نیز درخور ستایش است. چون چنین واقعیت‌هایی وجود داشته می‌توان آن را با اصطلاحاتی که مربوط به عهد بعدی و دال بر واقعیت‌های مشابه است معرفی و بیان کرد. همین‌طور بارقه‌های تمدن غربی در دوره رنسانس را تداوم رنسانس اسلامی دانسته و در جهت اثبات نظر خود از یک افق فرهنگی وسیع که بر سراسر حوزه مدیترانه حاکم بوده و ریشه‌های آن به عهد داود پیامبر و لقمان حکیم می‌رسیده و بزرگان یونانی از آن بهره‌برداری کرده‌اند یاد می‌کند. از آن روی میراث یونانی هم چیزی جز یک نوزایی و نوگردانی میراث شرق نبوده است. میراثی که اکنون مسلمانان با واسطه‌هایی آن را پس

فردگرایی، خودآگاهی شخصی از هویت شخصی خود که از دیگران (خانواده، طایفه، قبیله...) متمایز بوده و بر معیارهای شایسته‌سالاری و ارزش‌ها و کرامات انسان استوار است تعریف می‌شود. امری که در عصر فرمانروایی بوئیان که خود نیز تباری شایسته نداشتند لذا بر چنین عناصری تاکید می‌کردند، امری متقن و هویدا بود

بشر، مرکزیت امپراطوری وسیع اسلامی و در نتیجه نقطه تلاقی گروهها و گرایش‌های مختلف در این امر تاثیرگذار بوده است.

مؤلف دنیاگرایی را فرایندی همراه با زندگی شهرنشینی و مقتضیات مدنیت ندانسته بلکه مفهومی کهن محسوب کرده که در جوامع قبیله‌ای نیز انگاره‌های آن را می‌توان یافت.^۲ فردگرایی و جهان‌وطنی حاکم بر این عصر و حضور و نقش فعال غیرمسلمانان در نوزایی فرهنگی اسلامی در پیدایش دنیاخواهی تاثیرگذار بوده است. البته زمینه‌های این دنیاگرایی از سده سوم هجری آغاز شد و در شکاکیت عمیقی که در وجود شخصیت‌هایی همچون **جاحظ** و بعدها **ابوبکر رازی**، **ابن مقفع**، **ابن‌راوندی** و دیگران ظاهر شد، خود را نشان داد. این شکاکیت در میان نخبگان بوده و اکثریتی از فلاسفه و ادبا به حکم تقیه یا از سر اجبار آن را عنوان نمی‌کردند و تنها در طرز رفتار و سلوک خود نشان می‌دادند: این اقلیت، دین را قالبی اعتباری برای امور اجتماعی و رفتار عامه می‌دانستند ولی با نوعی اجبار به هم‌آوایی با عامه مبادرت می‌کردند. از نظر آنها این خوبی و صداقت و اصول انسانی بود که معیار دین قرار می‌گرفت. مؤلف در جهت تایید نوشته‌هایش، نمونه‌هایی را متذکر می‌شود.

انسان‌گرایی به عنوان برگزیده‌ترین ویژگی رنسانس اسلامی پس از به دست دادن توضیحی اجمالی از چگونگی کاربرد این اصطلاح در تاریخ جدید اروپا و اینکه تنها خاص تاریخ اروپا نیست بررسی می‌شود. تاکید بر ارزش و کرامت انسان، ارتقای فردگرایی و شایسته‌سالاری مربوط به آن، ترویج آئین جهان‌وطنی و اثبات یگانگی و سرنوشت مشترک نوع بشر که ناشی از انسانیت اوست، تاثیر میراث قدیم در این نوع نگرش و بستر آماده‌ای که اسلام و بویژه تشیع حاکم بر این عصر ایجاد کرده از عواملی است که به نظر مؤلف زمینه‌های ظهور انسان‌گرایی موردنظر را فراهم کرده بود. قبول آموزه‌های فلسفی گذشته به عنوان سرمشق و مشوق تفکر و شیوه زیست جمعی، تصور خویشاوندی مشترک و وحدت نوع بشر، انسانیت و انسان‌دوستی که آموزه‌های ادبی نیز آن را تایید می‌کرد در این میان نقشی اساسی داشتند.

ریشه‌های شکوفایی فرهنگی این عصر و علل پیدایش رنسانس اسلامی در عهد آل‌بویه مطلب دیگری است که نویسنده هم خود را مصروف بررسی آن داشته است. این مساله در حالی بررسی می‌شود که بحران اجتماعی و تنزل اقتصادی رو به رشد این ایام نیز از نظر دور داشته نشده است. برآستی این نکته از شگفتی‌های تاریخ این عصر است که مجد و عظمت امپراطوری و شکوه و جلال فکری و فرهنگی آن همراه با بحران‌های اقتصادی و اجتماعی و تبعات ناشی از آن، سیر خود را می‌پیماید. تلاش آل‌بویه در جهت کسب مشروعیت و مقبولیت عمومی در سایه حمایت از فرهنگ و تعقل، رقابت در کسب شهرت و افتخار در دربارهایی با شرایط لازم و حمایت کافی، تبذیر و گشاده‌دستی طبقه حاکمه، تسامح و تساهل روشن‌اندیشانه طبقه حاکم که تا حدی از گرایش شیعی آنها ناشی می‌شد بخشی از علل و زمینه‌هایی است که موجبات شکوفایی و استقرار انسان‌گرایی را فراهم کرد. البته همه اینها به سهولت میسر نگشته، بلکه در مواردی مشکلات عظیم و موارد غیرقابل مهار نیز وجود داشته است. مقدمه کتاب به عنوان یکی از مهم‌ترین قسمت‌های بحث با این مطلب پایان می‌پذیرد که شکوفایی فرهنگی فوق‌الذکر در انحصار اقلیتی خلاق بود و تداوم آن با اقبال سیاسی آل‌بویه ارتباطی محکم داشت. با افول قدرت آل‌بویه موجبات رکود فرهنگی هم فراهم شد. هرچند این به معنای پایان کامل ظهور خلاقیت فکری و فرهنگی در جهان اسلام نبود اما با استقرار سلاجقه و حمایت آنها از اشکال سنتی و خردگریزی خاص آن، سیاست درهای باز فکری نیز بسته شد و جهان اسلام به یک اختناق فرهنگی دچار گردید.

در فصل اول با عنوان «آرایش صحنه: آغاز عهد آل‌بویه» تاریخ سیاسی این دودمان و چگونگی حیات سیاسی آنها در عصر تسلط بر عراق و دوران تعالی تمدن اسلامی بررسی شده است. مؤلف با تحلیلی جامعه‌شناختی، چگونگی برتری قدرت بوئیان بر دستگاه خلافت و سپس تعامل سیاسی آنها در جهت کنار آمدن با دستگاه خلیفه و نقشی که مذهب تشیع در این بین ایفا کرد را بررسی نموده است. بوئیان پس از



«احیای فرهنگی در عهد
آل بویه...» سعی بر آن دارد که
رونق فکری و فرهنگی مراکز
حکومتی آل بویه، خاصه بغداد را با
نگاهی جامعه‌شناختی نشان دهد
و انسان‌گرایی ادبی و فلسفی
خاصی را که در میان نخبگان
متحقق شده بود به تصویر کشد

نویسنده شکوفایی فرهنگی
جهان اسلام در دوران حکومت
روشن‌اندیش آل بویه را کوشش
آگاهانه‌ای برای جذب و انتقال
میراث فکری یونان باستان و
البته جذب و فهم این میراث از
طرف اندیشمندان مسلمان
دانسته است

برخی تعالی تشیع و وجود حکومت‌های شیعی
امامی را ناشی از چالش با دستگاه سنت و
برتری بر آنها محسوب کرده‌اند. البته برتری وجود
داشت اما قبل از هر چیز ناشی از مدارا و مشی توأم با
تساهل شیعه امامی بود تا رقابت و اختلاف. صحت این
امر زمانی آشکار می‌شود کسه فعالیت‌های
ستیزه‌جویانه دیگر شاخه‌های شیعی که با داشتن
امامت بالفعل فعالتر بودند را در نظر بگیریم.
برخلاف شیعیان زیدی و اسماعیلی، شیعه امامی
به علت غایب بودن امام و یا ملاحظات سیاسی در آن
زمان کوششی برای براندازی دستگاه خلافت به عمل
نمی‌آورد. به هر شکل مؤلف ترقی و تعالی شیعه
امامی و فقه مربوط به آن را از آن روی نگریسته و
حاصل تعامل و توافق سیاسی با دستگاه خلافت و
جهان سنی فرض کرده است. امری که معقولتر هم به

تسلط بر عراق نظر به سنی بودن اکثریت جمعیت بغداد
و سپاهیان خود مجبور بودند میان گرایش شیعی خود و
فشار اهل سنت موازنه‌ای مناسب برقرار سازند. البته
گرایش آل بویه به تشیع امامی تا حدی هم از سر
سیاست بود و آنها را در اهدافشان یاری می‌کرد.
اعتقاد به تساهل و اغماض موجود در تشیع و
نظری بودن اصول آن نیز به ایشان کمک می‌کرد تا
درعین شیعه بودن و البته تلاش در جهت کم کردن
چالش‌های شیعه و سنی بهتر بتوانند با دستگاه خلافت
کنار بیایند. بخصوص که بحران‌های اقتصادی و
اجتماعی گسترده این عصر نیز چنین اقداماتی را
ضرورت می‌بخشید. به دنبال یک چنین سیاست
مداراجویانه و البته تا حدی اجباری است که شیعیان
امامی در این عصر خود را بالا کشیدند و فقهای بزرگ
آن کتب فقهی خود را نوشتند. این در حالی است که

همدان - گنبد علویان

نظر می‌رسد. این درحالی است که میراث ایرانی آل‌بویه و گرایش‌های سیاسی مربوط به آن نیز نقش تعیین‌کننده‌ای در سلوک سیاسی این دولت داشته است. این مساله که از همان ابتدای حکومت بویی خود را نشان داده و تا حدی هم تحت‌تأثیر عملکردهای ایرانی‌مآبانه **مرداویج** بوده بهترین نمود خود را در شخصیت **عضدالدوله** نشان داد و در سازش سیاسی فوق‌الذکر تأثیر داشت.

نکته موردتوجه دیگر، چگونگی حیات فرهنگی این دوره است. رونق فرهنگی مراکز حکومتی آل‌بویه که از نسل دوم این خاندان آغاز شد اگرچه جهت‌گیری ایرانی‌مشهودتری داشت اما برپایه زبان عربی استوار بود. این در حالی است که تکیه فعالیت‌های فرهنگی در مناطق شرقی ایران عمدتاً بر زبان فارسی بود. نقش خاص امرای آل‌بویه، وزرای معروف بویی، فلاسفه و حلقه‌های فلسفی آنها، ادبا و کتاب، شاعران و دیگر جریان‌های تأثیرگذار در این روند فرهنگی مشهود بود. البته در این عصر همانند عهد سلجوقی از مدارس رسمی به شکل نظامیه خبری نیست اما فعالیت‌های فرهنگی که در مجالس و مکاتب و بیشتر هم در دربارها رونق داشت از آزادی عمل و تساهل فکری غیرقابل قیاسی برخوردار بود. دکان‌ها، گرمابه‌ها، میداین عمومی، کتابفروشی‌ها و هر جای دیگری می‌توانست مکان مناسبی برای این امر باشد. امری که با وجود عملکرد مخالف‌جویانه اهل سنت و بخصوص حنابله برپایه خردگرایی و تعقل انجام وظیفه می‌کرد و اقلیت‌های دینی زرتشتی، مندایی، یهودی و بویژه مسیحی نقش فعالی در آن داشتند. مسیحیان، بویژه سریانی‌زبان‌ها به عنوان یکی از گروه‌های اقلیت نقش مهمی در انتقال میراث باستانی و تثبیت انسان‌گرایی این عصر داشتند. البته سابقه عمل آنها بیشتر به قرون قبلی برمی‌گشت اما در این عصر نمود مشخص‌تری داشت. یهودیان برخلاف نقشی که در رنسانس اروپایی و انتقال میراث‌های قبلی در آن خطه داشته‌اند در رونق فکری و فرهنگی این عصر سهم چندانی نداشتند. البته در قالب طب و نجوم جلب توجه کرده و بالکل نزدیکی ویژه‌ای با دستگاه حاکم و تشیع مربوط بدان داشته‌اند. امری که بعدها نیز برای آنها مایه دردسر شد.

روابط و مناسبات خارجی آل‌بویه با حکومت‌های وقت که بیشتر بر اساس مقتضیات سیاسی رقم می‌خورد، مقولهٔ دیگر مورد بحث است. چگونگی روابط با فاطمیان و دیگر حکومت‌های شیعی که سازگاری

سیاسی چندانی نداشت اما در رونق فرهنگی سهمیم بود، روابط با سامانیان و به‌ویژه مناسبات با امپراطوری بیزانس که شرح مبسوطی از آن به دست می‌دهد در این مبحث بررسی شده است. مسیحیت شرقی که در این ایام تلقی خود از جنگ با مسلمانان را تغییر داده و با قائل شدن به مفهوم جنگ مقدس [holy] به جای جنگ حق [just] نخستین گام را در تکوین جنگ‌های صلیبی در قرون بعدی برداشته حملات گسترده‌ای علیه قلمرو اسلامی آغاز کرده است. در این خصوص آل‌بویه بیشتر به ملاحظاتی سیاسی و مشکلات درونی بغداد کمک درخور توجهی به هم‌مذهبان حمدانی خود علیه حملات بیزانس ارائه نکرده است.

در فصل دوم با عنوان: مکاتب، مجالس و انجمن‌ها، چگونگی فعالیت حلقه‌های مختلف علمی و فرهنگی در رنسانس اسلامی و نقش خاص شخصیت‌های اندیشمند و حلقه‌های فکری مربوط به آنها بررسی شده است. ابو زکریا یحیی بن عدی و مکتب خاص او، حسن بن سوارین خمار، ابوعلی حسن بن سحر، ابوعلی بن یمن المتطبب (نظیف رومی)، ابوالقاسم عیسی بن علی، ابوالحسن علی بن محمد بدیهی، از اندیشمندان بزرگ این عهد بودند که همگی اعضای مکتب ابن عدی محسوب می‌شوند. برخی از این افراد مسیحی و برخی مسلمانان اعضای حلقه وی بودند. مجلس ابوسلیمان سجستانی که با شرحی مبسوط معرفی شده و بعدها موضوع کتاب مستقلی با همین عنوان قرار گرفته نقش خاص فلاسفه مسلمان در حیات فرهنگی این عهد را نشان می‌دهد. مجالس مربوط به اخوان‌الصفا، مکتب ابوعبدالله بصری و مجلس وزیر معروف ابوعبدالله حسین بن احمد بن سعدان از مباحث دیگر این فصل است که هرکدام با رویکردی انتقادی مورد بررسی قرار گرفته‌اند. جهان وطنی فرهنگی و کثرت‌گرایی حاکم بر این عصر، انسان‌گرایی، شکاکیت و دنیاگرایی خاصی که در این زمان وجود داشته بر چگونگی فعالیت این مجامع فرهنگی تأثیرگذار بوده و مؤلف با در نظر داشتن آنها مسائل را تحلیل کرده است.

مؤلف در فصل سوم با عنوان: «بزرگان، دانشوران، ولینعمتان، قدرتمندان»، نقش برجسته شش شخصیت مشهور این زمان که هرکدام نقش مشخصی در نوزایی فرهنگی داشتند را بررسی می‌کند. علی بن محمد بن عباس ابوحیان توحیدی (متوفی ۴۱۴ ه.ق.) به عنوان کاتبی برجسته و انسان‌گرایی فعال و در عین حال سرگردان در دربارهای مختلف، ابوعلی احمد بن

در این میان تاثیرگذار بوده است. سیاست درهای باز فرهنگی، حمایت طبقه حاکمه، نوعی سرخوردگی طبقات میانه حال و برگزیدگان جامعه از سنت‌گرایی، وسعت امپراطوری اسلامی و تلاقی افکار و نحله‌های مختلف، نگرش عملی‌تر به تعلیم و آموزه‌های اسلامی، زمینه‌های موجود در تعلیم دینی و استفاده فراگیر از فلسفه یونانی و مکاتب فلسفی بعدی، همگی در پیدایش این تساهل و در نتیجه رنسانس و انسان‌گرایی دوران حاکمیت نسبی شیعیان نقش مشخصی داشته‌اند. به هر ترتیب واقعیت‌هایی در عصر نوزایی فرهنگ اسلامی بوقوع پیوسته که با نوعی اغماض می‌توان با مؤلف هم‌رای شد و با اصطلاحات جدید، آنها را تبیین و بیان کرد.

تحقیق مقدماتی در باب انسان‌گرایی اسلامی که به پیوست آمده و زمینه تالیف کتاب را فراهم کرده با رویکردی تاریخی نظرات موافق و مخالف پیرامون چگونگی رنسانس اسلامی و نوع بهره‌گیری آن از میراث یونانی را بررسی کرده و آنگاه تحلیل و نتیجه‌گیری کرده است. امری که در کتاب به تفصیل مطرح شده است.

در آخر زحمات فراوان مترجم فرزانه کتاب جناب **محمدسعید حنایی کاشانی** که با ترجمه شیوا و روان خود راه فهم مطالب این کتاب و تالیف دیگر همین نویسنده را هموار کرده‌اند جای تشکر و قدردانی دارد.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱ - مقدمه چاپ دوم، ص ۱۱-۱۲.
- ۲ - مقدمه اصلی، ص ۴۳-۴۴ تاکید ابن مسکویه بر برتری شهادت عینی (عیان) بر خبر و نوعی برتری فردی در اشراف بر امور و یا تلاش وزرای بنام این عهد در جهت ارائه نقش نمادین خود.



محمدبن یعقوب بن مسکویه (متوفی ۴۲۱ ه.ق)، مورخ و فیلسوفی که نمود ویژه ندیمان این عصر است، **ابوالحسن محمد عامری** (متوفی ۳۸۱ ه.ق)، فیلسوفی که با گرایش صوفیانه، آموزه‌های خاصی ارائه کرده، **ابوالفضل بن عمید** (متوفی ۳۶۰ ه.ق)، وزیر معروف و ملقب به استادالرئیس، **ابوالقاسم اسماعیل بن عبّاد** (متوفی ۳۸۵ ه.ق)، وزیر جامع علوم و معروف به کافی الکفاة و **شاهنشاه ابوشجاع فناء خسرو عضدالدوله** (متوفی ۳۷۲ ه.ق) شخصیت‌های موردنظری هستند که رونق و تعالی فرهنگی این عصر تا حد زیادی مرهون همت و حمایت بی‌دریغ آنها بوده است. تمامی این افراد ایرانی بودند که نشانگر سهم قابل توجه دانشوران ایرانی در رنسانس اسلامی است. چهار تن از این افراد از طبقه کاتبان و ندیمان بودند. دو وزیر معروف نیز از میان آنها برخاسته‌اند. آنچه این افراد را به عنوان نمایندگان طبقات میانه‌حال به مدارج بالا کشانید، شایستگی، تاکید برحسب و استفاده از زمینه‌های موجود بود. فضای حاکم بر این عصر که مؤلف آن را با اصطلاحات ویژه‌ای که از آنها بحث شد توصیف می‌کند، نقش تعیین‌کننده‌ای در ظهور و عروج آنها داشته است. هرچند خود آنها به عنوان بزرگان و ولی‌نعمتان نقش محرز در پیدایش این فضا داشته‌اند اما به نظر می‌رسد بیشتر محصول این عصر باشند تا سازندگان صرف آن.

در خاتمه و نتیجه کتاب، مؤلف عنوان می‌کند که اگرچه از وضعیت فرهنگی که به شرح آن پرداخته، بیشتر رونق فرهنگی سرزمین‌های مرکزی جهان اسلام - عراق و غرب ایران - مدنظر بوده، اما این به معنای بی‌رونقی فرهنگی در دیگر نقاط جهان اسلام نیست. خراسان عصر سامانی، سیستان عهد بازماندگان صفاری، شام عهد حمدانی، مصر عهد فاطمی و اندلس عهد اموی هرکدام در این دوره تبلور فرهنگی خاص خود را داشتند و از آن روی در رنسانس اسلامی سهم بودند. در این بین نکته شایان توجه تساهل و اغماض حاکم بر فضای فرهنگی این عصر است که مؤلف آن را حاصل حاکمیت نسبی تشیع و مدارای سیاسی - اجتماعی مربوط به آن دانسته است. اگر اسپانیای اسلامی را در این عهد استثنا کنیم مابقی حکومت‌های اسلامی این دوران یا شیعه بودند و یا قلمرو آنها محل فعالیت مبلغان شیعی بوده است. منطقه حکومتی سامانیان هم صرف‌نظر از تبلیغات اسماعیلیان از قدیم به مدارا و اغماض فرهنگی معروف بوده است. البته سنت‌های ایرانی و حکمت یونانی هم